

بررسی وجوه تشابه ترمذی و ابن عربی در بحث ولایت

مینا باهنر*

ابوالفضل محمودی**

چکیده

یکی از مهم‌ترین مباحث عرفان نظری، بحث ولایت است. شاید عامل اصلی پرداختن به این بحث معرفتی در عرفان اسلامی، ریشه در متون اسلامی، به‌ویژه قرآن کریم، دارد و همین امر موجبات تفاسیر متعددی را در دیدگاه مفسران فراهم آورده است. در این میان، تفاسیر عرفانی نقش چشمگیری در تحول معنا و مفهوم این واژه و مطرح کردن بحث‌های متنوع در این زمینه داشته است. از جمله این دیدگاه‌ها می‌توان به نظر ترمذی، صوفی ایرانی قرن پنجم، و دیدگاه ابن عربی، پایه‌گذار مکتب عرفان نظری در قرن هفتم اشاره کرد. اهمیت این بحث در آن است که مشابهات اعتقادی و گفتاری مهمی میان این دو صوفی بنام وجود دارد، به گونه‌ای که نمی‌توان تأثیرپذیری ابن عربی را از دیدگاه‌های ترمذی نادیده گرفت یا انکار کرد. مطرح کردن نظریه ضرورت نیاز به ولی و ولایت، مفهوم تفاضل ولایت بر نبوت، ویژگی‌های ولی حق‌الله، و بالأخره مفهوم و مصداق ختم نبوت و ختم ولایت از مباحث کلیدی بحث ولایت است که به دلیل اهمیت خاص آنها، سعی در بررسی این مباحث از نظر ترمذی و ابن عربی داریم تا هم نظر این دو را جویا شویم و هم به میزان مشابهات اعتقادی ایشان اشاره کنیم.

کلیدواژه‌ها: ولایت، ترمذی، ابن عربی، ولی، تفاضل ولایت بر نبوت، ختم ولایت.

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا گروه معارف، استادیار، تصوف و عرفان اسلامی
** عضو هیات علمی واحد علوم و تحقیقات تهران، استادیار، گروه ادیان و عرفان

مقدمه

یکی از مباحث مهم در عرفان نظری بحث «ولایت» است. از جمله کسانی که برای اولین بار مفصل به آن پرداخته ترمذی است. ابو عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن بشر الترمذی (ذهبی، ۱۳۳۴: ۶۴۵/۲) از بزرگان و مهینان مشایخ خراسان است (نک: انصاری، ۱۳۸۰: ۲۵۳؛ اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۳۳/۱؛ هجویری، ۱۳۸۴: ۲۱۵). گرچه ترمذی صاحب دیدگاه‌های متعددی در حوزه‌های متنوع علمی است، اما آنچه او را بیش از هر چیز معروف کرده، سخنان وی در باب ولایت و ختم ولایت است.

شاید یکی از عمده‌ترین وجوه مشابهت ابن عربی و ترمذی، بحث انسان‌شناسی و «ولایت» باشد. ترمذی در *سیره الاولیاء* به دلایلی که کاملاً معلوم نیست^۱ شروع به طرح پرسش‌هایی کرد. در فاصله زمانی که بین ترمذی و ابن عربی گذشت تنها کسی که به پرسش‌های او پاسخ داد و با این کار بحث ولایت را زنده کرد و به آن اهمیت داد کسی جز ابن عربی نبود. ابن عربی به دو شکل به بررسی ۱۵۷ پرسش ترمذی پرداخت. نخست به صورت یک رساله تحت عنوان «الجواب المستقیم عما سأل عنه الترمذی الحکیم» و سپس در باب هفتاد و سوم از کتاب *فتوحات* خود به تشریح پرسش‌های وی و پاسخ به آنها پرداخت. مسئله اصلی در اینجا است که ابن عربی در چه زمینه‌هایی و تا چه اندازه با دیدگاه ترمذی در باب «ولایت» موافق بوده و از آن تأثیر پذیرفته است.

مطرح‌شدن بحث «ولایت» در کلام صوفیه به صورت کامل و همه‌جانبه از زمان ترمذی آغاز شد. او در کتاب *ختم الاولیاء*، *سیره الاولیاء*، و *علم الاولیاء* خود، به تفصیل به ابعاد مختلف این بحث پرداخت و مطالب مختلفی را در این زمینه بیان کرد. مباحثی که ترمذی در این زمینه به آن اشاره کرده به‌اجمال عبارت‌اند از: بیان انواع اولیا، ویژگی‌های اولیا و علامات ظاهری اولیا، بحث ختم ولایت، بیان عقد ولایت و عقد نبوت و مراتب و درجات ولایت. نوع بیان و جسارتی که ترمذی در این مباحث از خود نشان داد باعث شد صوفیان پس از او به سمت شرح چنین مباحثی کشیده شوند، اما تنها کسی که در تاریخ تصوف توفیق شرح و تفصیل کامل از مقوله ولایت و ختم ولایت را پیدا کرد کسی جز ابن عربی نبود.^۲

بدیهی است که آثار ترمذی و مخصوصاً کتاب‌هایی که در زمینه «ولایت» نگاشته، به دست ابن عربی رسیده است. ابن عربی با حوصله و دقت فراوان به پرسش‌های ترمذی پاسخ داده و بارها

بررسی وجود شبه ترمذی و ابن عربی در بحث ولایت

از وی به نیکی یاد کرده است. از آنجایی که در خصوص بحث ولایت از دیدگاه ابن عربی افراد زیادی سخن گفته‌اند در این بخش فقط به برخی از مهم‌ترین موارد مشابهت گفتارها و اعتقادات ابن عربی و ترمذی در خصوص ولایت اشاره می‌شود.

وجه اول؛ ضرورت نیاز به ولی و ولایت در هر زمان

اولین پرسشی که در خصوص «ولایت» می‌توان مطرح کرد این است که دلیل و ضرورت نیاز به ولی و ولایت^۳ چیست. این پرسش از زاویه دید هر دو اندیشمند بی‌پاسخ نمانده است. ترمذی معتقد است «ولی» فردی است که از میان مردم برانگیخته می‌شود، منازل متعدد را طی می‌کند و به مقامی می‌رسد که خداوند در پاسخ به اعتراض ملائکه به آنها گفته بود: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره: ۳۰). از آنجایی که ممکن است کسی بی‌رسد اگر منظور آنان از این مقام، مقام عصمت باشد پس پیامبران هم قبل از این معصوم بوده‌اند و به این ترتیب این آیه می‌تواند شامل حال آنان نیز شود، ترمذی خود ادامه می‌دهد که چنین چیزی فقط اختصاص به انسان‌های کامل، از صنف اولیاءالله دارد نه انبیا، چراکه انبیا معصوم‌اند، در حالی که ولی از گناه مصون نیست و رسیدن به مقام مصونیت، در گرو تلاش مستمر او و البته عنایت الهی است. پس به این وسیله ولی می‌تواند در روز قیامت حجتی بر ملائکه باشد (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۹۲).

گویا ترمذی می‌خواهد ثابت کند انسان قادر است با جدیت و تلاش، خود را از گردونه گناه خارج سازد و به مقام عصمت برساند و در این صورت به مرتبه «ولایت» دست یابد. این انسان با رسیدن به مقام عصمت ولایی، هنوز درگیر و دار لغزش است و همچنان نمی‌تواند به نجات و رهایی کامل خود یقین داشته باشد. بنابراین، در حالتی از خوف و رجا قرار دارد. تا اینکه با قدم صدق، مراتب و مقامات متعدد را طی کند و به مقام انفراد دست یابد. در این صورت این انسان «سید اولیا» خواهد بود. خداوند به وسیله کلام او مردم را ادب می‌کند و آنان را به سوی خود هدایت می‌کند و به واسطه او حق و باطل از هم جدا می‌شوند (نک: همان: ۹۳).

علاوه بر این، ترمذی معتقد است حتی در بدترین زمان‌ها (که به زعم او زمان خودش بوده است!) نیز ولایت و صدیقیت وجود دارد، چراکه این مقام به هیچ وجه به زمان بستگی ندارد. به این لحاظ ولی و صدیق، حجت خدا بر خلق خدا و یاور مردم و امان آنها است، زیرا آنان خلق را به بصیرت دعوت می‌کنند. پس شایسته است این افراد در وقت نیاز، وجود داشته باشند، همان‌گونه که خداوند رسولان را در زمان فترت، بی‌بصری و سلطه باطل مبعوث کرد، تا به این

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

وسیله حق نیرو گیرد و باطل از بین برود. پس چگونه مردم تعجب می‌کنند که در آخرالزمان کسی وجود داشته باشد، که این فرد معادل همان رسولان باشد، و این گونه به نیاز مردم پاسخ دهد؟ ترمذی لقب این فرد را بر اساس حدیثی از امیرالمؤمنین علی (ع) «حجت» می‌داند^۴ (همان: ۱۱۹).

ابن عربی نیز به عدم انقطاع ولایت اقرار کرده و دلیل این امر را چنین می‌داند که خداوند خود را به اسم نبی و رسول نامیده، اما خود را به اسم ولی نامیده است که «الله ولی الذین آمنوا» به همین دلیل این اسم همواره در دنیا و آخرت در بندگانش جریان و سرریان می‌یابد و ظاهر می‌شود. مظاهر این اسم، اولیاءالله هستند که جهان هرگز از وجودشان خالی نمی‌ماند و نمانده است (ابن عربی، ۱۳۷۵: ۶۲؛ و نیز نک: جندی، ۱۳۸۱: ۲۴۰).

همچنین، ابن عربی از احادیث شیعه در باب خلیفةاللهی در آخرالزمان بهره برده و در فتوحات به این قضیه اشاره کرده که در آخرالزمان فردی ظهور می‌کند که مظهر عدل و داد است (نک: ابن عربی، بی تا ج ۱، باب ۳۶۶).

وجه دوم؛ مفهوم تفاضل ولایت بر نبوت

ابن عربی و ترمذی هر دو متهم به عقیده تفاضل ولایت بر نبوت‌اند. آیا این اتهام صحیح است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت اگر منظور از تفاضل و برتری به معنای پایین‌تر بودن مقام نبوت نسبت به ولایت باشد، پاسخ منفی است. با بررسی سخنان این دو اندیشمند، می‌توان فهمید که هر دو مرادشان از این مطلب چیزی ورای اتهامی است که مخالفان در نظر داشته‌اند یا حداقل مخالف سخنان افرادی است که به صراحت به این قضیه به صورت نامعقول آن معتقد بوده‌اند.^۵

ترمذی در دو جای سیرة الاولیا و ختم الاولیا به توضیح خود را از این اتهام میرا می‌سازد و اعتراف می‌کند که علی‌رغم بالابودن مقام ولایت، عالی‌ترین ولی در مقام ختم ولایت تازه در مرتبه و طبقه انبیا قرار می‌گیرد. وی ابتدا به توصیف جایگاه ولی و ویژگی‌های او می‌پردازد و جایگاه ولی را تا مرتبه ملک فردانیت بالا می‌برد، اما گویا برای پرهیز از ایجاد شبهه در اذهان به این مطلب نیز اشاره می‌کند که ولی آن قدر بالا می‌رود و صعود می‌کند که گویی نزدیک است به مرتبه انبیا برسد. احتیاط خاص ترمذی در گفتار او کاملاً مشهود است (نک: ترمذی، ۲۰۰۵: ۱۸۸).

بررسی وجود شبه ترمذی و ابن عربی در بحث ولایت

ترمذی گرچه مقام اولیا را بسیار بالا تصور کرده اما با ذکر عبارت «یکاد یلحقهم» همچنان جانب احتیاط را رعایت می‌کند. همو، هنگامی که به ذکر احادیثی در زمینه والابودن مقام ولایت اشاره دارد، به خوبی به ایجاد این شبهه پی برده، صریحاً تفاضل ولی بر نبی را انکار می‌کند (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۸۳). سپس در پاسخ به پرسش شاگرد واقعی یا فرضی خود که می‌گوید «آیا در این احادیث چیزی دال بر برتری انسان‌هایی که فروتر از انبیا هستند (یعنی اولیا) نیست؟» پاسخ صریح خود را این گونه می‌دهد: «معاذ الله ان یکون ذلک، لیس لاحد ان یفضل علی الانبیاء احداً لفضل نبوتهم و محلهم» (همان: ۸۴).

گرچه ترمذی بیش از این نیازی به شرح و بسط قضیه نمی‌داند و با وجود اتهام وارده بر خود به دلیل نداشتن پاسخ قانع‌کننده یا بدیهی بودن قضیه، یا دلایل دیگری که چندان آشکار نیست، ضرورتی به توضیح در این باره نمی‌بیند، اما ابن عربی، هم بیش از ترمذی به این اتهام منسوب شده و هم فراتر از ترمذی به شرح و تفصیل این مدعا پرداخته است. با این حال، عقیده هر دو در یک راستا و یک جهت قرار دارد.

ابن عربی ولایت را به طور مطلق بر نبوت ترجیح نداده، همچنین به برتری و تفاضل غیرنبی بر نبوت نبی قائل نشده است، بلکه از نظر او گرچه ولایت مرتبه‌ای بسیار عظیم و والا دارد با این حال متصل به نبوت و لاحق و آخذ از نبوت است، اما اگر به مقام نبوت و ولایت و رسالت در نبی بنگریم، مقام ولایت نبی بر مقام نبوتش برتری دارد و اکمل و اتم از آن دو مقام دیگر، یعنی نبوت و رسالت او است. دلیل وی بر این مدعا آن است که نبی یک جنبه یلی‌الربی دارد و یک جنبه یلی‌الخلق، جنبه یلی‌الربی او ولایت و جنبه یلی‌الخلق او رسالت است. بنابراین، با زوال زمان تکلیف، رسالتش به پایان می‌رسد. اما ولایت به واسطه جنبه حقانی همچنان پابرجا است (نک: محمود الغراب، ۱۹۸۶: ۳۰-۳۲).

سید حیدر آملی در شرح و دفاع از این شبهه چنین می‌گوید:

و آنان که گفته‌اند ولایت بزرگ‌تر از نبوت، و نبوت بزرگ‌تر از رسالت است، مقصودشان از این سخن مقام و مرتبتی است که برای رسول نسبت به بشر عادی حاصل است، نه آنکه شخص ولی بزرگ‌تر از نبی و یا نبی بزرگ‌تر از رسول باشد، بلکه از حیث اعتبار این سه امر (ولایت و نبوت و رسالت) در یک شخص واحد است. جامع هر سه مقام است، مانند انبیای عظام از قبیل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و دیگر پیامبران علیهم‌السلام، که ولایت وی در

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

شخص او بزرگ‌تر از نبوت او است اما نه به طور مطلق، و همچنین نبوت او بزرگ‌تر از رسالت وی است آن هم نه به طور مطلق. زیرا هیچ یک از آنان به مقام نبوت نمی‌توانسته برسد، مگر آنکه قبلاً به مقام ولایت نائل شده باشد، و به مقام رسالت نیز نمی‌توانسته برسد مگر آنکه قبلاً به مقام نبوت رسیده باشد. تقدیر سخن و معنای ضمنی آن این است که او مستحق نبوت نبوده، مگر آنکه قبلاً ولی شده باشد و به همین ترتیب مستحق رسالت نیز نبوده مگر آنکه قبلاً نبی شده باشد. بنابراین، هر نبی‌ای، ولی است، بدون عکس و هر رسول نبی است بدون عکس، زیرا شخص بدون اینکه نبی باشد، نمی‌تواند رسول گردد و بدون اینکه ولی باشد، نمی‌تواند نبی گردد. لذا در این صورت است که می‌توان گفت: ولایت بزرگ‌تر از نبوت (در نبی) است. زیرا جهت ولایت در شخص نبی سابق و مقدم بر جهت نبوت او است و بلکه حتی علت نبوت او است. به همین ترتیب، نبوت هم بزرگ‌تر از رسالت (در شخص رسول) است، زیرا جهت نبوت در شخص رسول سابق و مقدم بر جهت رسالت او است و علت رسالت او به شمار می‌رود (آملی، ۱۳۷۵: ۱۴۹).

وجه سوم؛ ویژگی‌های ولی حق الله

ترمذی در ابتدای کتاب سیره الاولیای خود، اولیا را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- اولیای حق الله ۲- اولیاء الله و البته گاه هردو گروه را به عنوان کلی اولیاء الله معرفی می‌کند. سپس در ویژگی ولی حق الله اوصافی را بیان می‌کند، از جمله اینکه او کسی است که از مستی خود به هوش آمده، رو به جانب حق کرده است و توبه نموده، در این توبه وفادار مانده (نشانه وفاداری او در توبه نصح، حفظ و حراستش از جوارح هفت‌گانه است)، فرایض را به جا آورده، حفظ حدود الهی می‌کند و آن قدر بر این کار ادامه می‌دهد، تا اینکه نفسش به آرامش و سکون برسد (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۲).

هرچند ویژگی‌های ولی حق الله، در بسیاری از کتاب‌های صوفیان زمان او و پس از وی نیز ذکر شده، اما عنوان «ولی حق الله» در آثاری که از آن زمان، در اختیار ما است نیامده و به نظر می‌رسد این عنوان از ابداعات ترمذی است، چنان که برهان قلج نیز به این قضیه اشاره کرده است (نک: برهان قلج، ۱۳۸۱: ۲۶۵ و ۲۶۴).

بررسی وجه‌شبه ترمذی وابن عربی در بحث ولایت

همچنین ترمذی معتقد است ولایت ولی حق الله از رحمت الاهی حاصل می‌شود و خداوند متقبل می‌شود در یک چشم بر هم زدن وی را از بیت‌الغزة به محل قرب الاهی ببرد. در حالی که ولایت ولی الله از جود الاهی حاصل می‌شود و خداوند متقبل می‌شود که او را در یک آن از مُلکی به ملک دیگر منتقل کند تا در نهایت به مالک‌الملک صعود یابد؛ و این همان معنای آیه ۲۵۸ سوره مبارکه بقره است (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۳۵ و ۳۴).

ویژگی دیگر این است که او حق ندارد بدون اذن، مقام معنوی خود را ترک کند.^۷ در این صورت ولی از مقام عصمت (که پاداش تلاش‌های او است) خارج می‌شود (نک: همان: ۳۳).

آیا «ولی حق الله» ترمذی همان «اهل الله» در کلام ابن عربی است؟ در پاسخ به این پرسش باید به دو نکته توجه کرد: نخست اینکه ترمذی، اولیای حق الله را نیز زیرمجموعه اولیاء الله تصور کرده، با وجود قائل بودن به تفاوت بین ولی حق الله و ولی الله در مواردی چند، هر دو گروه را تحت عنوان اولیاء الله ذکر کرده است؛ دیگر اینکه ابن عربی گرچه از عنوان «ولی حق الله» نامی نبرده، اما اولاً قائل به دو نوع ولایت عامه است که شامل همه مؤمنان می‌شود و ولایت خاصه که مخصوص واصلان از ارباب سلوک است؛ و ثانیاً با توجه به حدیثی از پیامبر (ص) که فرموده است: «اهل القرآن هم اهل الله» (ابن عربی، ۱۳۸۴، معارف، بخش ۹۱: ۵۱۸) لفظ «اهل الله» را بسیار به کار برده و این «اهل الله» به نظر می‌رسد به دلیل ویژگی‌های مشترک با «اهل الله» از یک رسته باشند. هر چند «اهل الله» نزد ابن عربی از لحاظ مقامات معنوی بسیار تواناتر و عظیم‌تر در نظر گرفته شده‌اند تا «اهل الحق» در نظر ترمذی. گویا ترمذی فقط به جایگاه و برخی ویژگی‌های «اهل حق» و رسیدن فرد به این مقام در سیرة الاولیاء و ختم الاولیاء اش پرداخته، در حالی که ابن عربی به توانایی‌ها و قابلیت‌های وجود «اهل الله» عنایت داشته است.

به طور کلی، ویژگی‌های اهل الله از نظر ابن عربی در چند چیز خلاصه شده است:

۱. با همت و مجاهده خود به این مقام رسیده‌اند (نک: ابن عربی، ۱۳۸۴، معارف، باب هفتاد و سوم: ۲۳۰).

۲. در هنگام انقطاع الی الله، به مقام «روح» در آیه «یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی» (اسراء: ۸۵) رسیده‌اند (همان).

۳. دارای علم ویژه هستند. ابن عربی پس از پاسخ به پرسش چهل و هشتم از پرسش‌های ترمذی، یعنی اینکه «خلق و خواهی گنجینه اخلاق کدام‌اند؟» باقی‌مانده تمام خلق‌ها را چهارده عدد می‌داند که معتقد است جز خداوند کسی آنها را نمی‌داند و علم سبزه

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

خلق از این اخلاق را به خداوند و اهل بهشت، که همان اهل الله‌اند، نسبت داده است (همان: ۲۸۸).

وی همچنین فهم نوعی علم به غیب را، که مختص انبیا است، به اهل الله اختصاص داده و این مطلب را در تفسیر آیه ۹ سوره احقاف، آنجا که از زبان پیامبر می‌فرماید: «جز آنچه را به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» آورده و معتقد است این باب را جز اهل الله نمی‌دانند، چراکه منزلت انبیا در آنچه از غیب به طریق ایمان از فرشتگان می‌گیرند، منزلت مؤمنان است در آنچه از انبیا می‌گیرند. بنابراین، انبیا، بدانچه «روح» به ایشان القا می‌کند، ایمان دارند؛ و «روح» بدانچه به وی القا می‌شود، یعنی آن کس که بدو القا می‌کند، مؤمن است (همان: ۴۰۲).

۴. دارای مقام ویژه هستند. ابن عربی در پاسخ به این پرسش که «صفات ملک‌القدس چیست؟» سه دسته را شامل ملک‌القدس دانسته است: ملائکه، اهل الله، و اهل بیت (ع) (نک: همان: ۴۳۸).

۵. توانایی خاص اهل الله، به زعم ابن عربی، ثمره و نتیجه قیام و استواری در مقام عبودیت اهل الله، فانی‌شدن در حق و باقی‌شدن به او است. آنان به سبب هم‌مشتان مستحق چنین توانایی‌ای شده‌اند که خداوند گوش و چشم و تمام قوای آنها می‌شود و گرچه اولیاءالله از این توانایی بهره‌مندند، اما شمول این توانایی در اهل الله بیشتر از بقیه است (نک: همان: ۳۹۱).

وجه چهارم؛ مفهوم و مصداق ختم نبوت و ختم ولایت

ترمذی درباره «ختم» دیدگاه جالبی مطرح می‌کند که به نظر می‌رسد ابن عربی نیز از همین نگرش استقبال کرده است. به زعم ترمذی، معنای «خاتم» فراتر از «به پایان رسیدن نبوت با حضرت محمد (ص)» است. وی در این باره می‌گوید:

گویی خداوند به پیامبران خواهد گفت: «ای جماعت انبیا، این است محمد (ص) که در آخر زمان آمد، به تن ضعیف، به نیرو ضعیف، با خرج معاشی ضعیف و عمری کوتاه، اما به چیزی رسید که شما می‌بینید: صدق در بندگی، فراوانی علم و معرفت [به من]، در حالی که شما با آن قوا و عمرهای دراز و بدن‌های نیرومند، به آنچه او رسیده است نرسیده‌اید!» پس، پرده از خاتم برداشته خواهد شد و کلام به انتها خواهد رسید و محمد (ص) حجت حق بر خلق خواهد بود، زیرا آنچه مختوم است، حراست می‌شود. این است تدبیر خداوند تعالی برای ما در دنیا:

بررسی وجود شبه ترمذی و ابن عربی در بحث ولایت

به راستی وقتی بر چیزی مهر ختم می خورد، شکها زایل و بحث و جدل در میان آدمیان ناپدید می شود (راتکه، ۱۳۷۹: ۱۶۴).

او معتقد است خداوند بر قلب پیامبر مهری می زند، همچنان که اگر انسان به کتاب یا ظرفی مهری زد، احدی را جسارت آن نیست که بر آن کتاب یا ظرف چیزی بکاهد یا بیفزاید و به این ترتیب پیامبر و تعالیم او از شر شیطان حراست شد (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۴۲).

ترمذی در ادامه سخنانش به شدت کسانی را که تصور می کنند «خاتم النبیین» یعنی «آخرین پیامبری که مبعوث شده است» را مذمت کرده و این تصور را ناشی از جهل و ابله‌گی می داند. وی با استناد به حدیث معراج، که در آن پیامبر فرمودند «خداوند مرا خاتم و فاتح قرار داد»، معتقد است هر دو به صورت فاعلی بیان شده‌اند و اسلاف در معنای خاتم آن را به معنای فاعلی آن دانسته و معنای آن را چنین دانسته‌اند که حضرت محمد (ص) به این دلیل که عمل ختم به او عطا شده، مهر پایان بر در نبوت نهاده است (نک: همان).

همچنین، ترمذی در پاسخ به این پرسش که «معنای خاتم نبوت چیست؟» معتقد است خداوند حضرت محمد (ص) را حجت خود بر مردم قرار داد و دلیل آن چیزی جز «صدق عبودیتش» نیست. به این معنا که پیامبر (ص) نسبت به همه پیامبران در داشتن این امتیاز پیشی گرفته است (همان: ۴۰ و ۳۰). نکته مهم اینکه ترمذی معنای ختم را نه تنها در حیطه نبوت، بلکه در دایره ولایت نیز توسعه داد و به این ترتیب بحث پرجنجال «ختم ولایت» را نیز مطرح کرد.

ترمذی در توصیف اولیا به گروهی اشاره می کند که نه تنها اولیا، بلکه انبیا نیز به آنها غبطه می خوردند و این به دلیل درجه والایی است که این گروه از اولیا از آن برخوردارند. وی از آنها با ویژگی‌هایی چون «امان اهل الارض»، «منظر اهل السماء»، «ریحانة الجنان»، «موضع نظره» و «معدن سره» یاد می کند (همو، ۱۳۴۹: ۱/۱۵۷). وی این اوصاف را، که به زیارت ائمه شیعه در توصیف اهل بیت (ع) و جایگاهش در بین امت شبیه می ماند، درباره خاتم اولیا ذکر کرده است. ترمذی در پاسخ به پرسش شاگرد خود که می خواهد بداند «چرا به وجود چنین فردی، یعنی سید و خاتم اولیا، نیاز است؟ و دلیل نیازمندی دیگران به او چیست؟» معتقد است به این دلیل او بر دیگران تقدم دارد که ختم ولایت بر او عطا شده است و او به سبب همین مهر ولایت بر آنها برتری دارد. پس از این منظر که انبیا محتاج خاتم‌اند اولیا نیز به خاتم اولیا نیازمندند. از طرفی، سیره ولی خاتم، باید بر سیره حضرت محمد (ص) باشد و هر امتیازی که در نبوت شامل حضرت محمد (ص) شد، در ولایت نیز باید شامل حال خاتم اولیا شود (نک: همو، ۱۹۹۲: ۱۱۰ و ۱۰۹).

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

اکنون باید دید ترمذی چه کسی را مصداق خاتم اولیا نامیده است. تردیدی نیست که وی خود را خاتم‌الاولیا یا حداقل سید اولیا، در زمان خودش می‌داند و اعتراف به این قضیه، در پایان زندگی‌نامه خودنوشتش به چشم می‌خورد، آنجا که خود را کامل‌کننده چهل تنان از اولیا می‌داند و پس از آن گرفتن علم اولین و آخرین، مزین شدن اسماء‌الله در قلب او، و گشودن سرّ اسما بر او تا ده روز، همه از علائم اقرار وی به رسیدن مقام ختم‌الاولیایی دارد.

هرچند وی در انتهای سیره‌الاولیاء و ختم‌الاولیاء به توصیف سید اولیا می‌پردازد و این توصیفات چندان با خود او مطابقت نمی‌کند، بلکه به عقاید شیعه نزدیک‌تر است.

گرچه وی در پایان این دو کتاب بر عقیده برتری اعمال ابوبکر و عمر، بر اعمال همه مسلمانان تأکید دارد، اما اعتقاد به ظهور حضرت مهدی به عنوان برپاکننده عدل و قسط در زمان فترت را، که همان آخرالزمان باشد، نیز مطرح می‌کند (نک: همو، ۲۰۰۵: ۲۴۷). همچنین، در جایی دیگر به لفظ «قائم»، «حجت»، و «خاتم‌الاولیا» بودن او اشاره کرده است (نک: همان: ۲۵۱).

در جای دیگری ترمذی به این قضیه اشاره می‌کند که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) چهل نفر که صدیق‌اند و زمین به واسطه آنها پابرجا است و اهل بیت پیامبرند می‌آیند و هر گاه یکی از آنها از دنیا رفت دیگری جانشین او می‌شود تا اینکه تعداد این چهل نفر به پایان می‌رسد و زوال دنیا نیز فرا می‌رسد و در این هنگام خداوند ولی‌ای را برمی‌گزیند و او را به خاتمی اولیا برمی‌گزیند و او حجت خدا بر همه اولیا است (نک: همو، ۱۹۹۲: ۴۵ و ۴۴).

ترمذی خود را پیش‌تر، از همین چهل تن معرفی کرد و در اینجا به فرد دیگری اشاره کرد که، چنان‌که ذکر شد در آخرالزمان ظهور می‌کند، و او خاتم اولیا است، اما پس از این گفتار در ادامه به دو نکته دیگر اشاره دارد:

۱. چهل نفری که بعد از پیامبر یکی پس از دیگری می‌آیند، گرچه از اهل بیت پیامبرند، اما این اهل بیت، نسبی نیست، بلکه مراد از اهل بیت، اهل ذکر است: «فهؤلاء الاربعون فی کل وقت هم اهل بیته، و لست أعنی فی النسب، إنما هو اهل بیت الذکر» (همان: ۴۵)؛ چراکه پیامبر برای اقامه ذکر خدا مبعوث شد و هر کدام از این اولیا نیز برای اقامه همین وظیفه می‌آیند و بر اساس حدیث پیامبر اسلام (ص) این افراد امان امت‌اند. بنابراین، ترمذی با این گفتار جهت عقیده خود با شیعه در قضیه امامت را تغییر

بررسی وجود شبه ترمذی و ابن عربی در بحث ولایت

می‌دهد، هرچند از لحاظ مفهومی، این دو عقیده به یک جا ختم می‌شوند و منافاتی بین این دو نیست.

۲. ترمذی خصوصیات خاتم‌الاولیا را همان خصوصیتی می‌داند که برای خاتم نبیین برشمرده بود. از نظر او، خاتم‌الاولیا همچون خاتم اوصیا در بدء، ذکر، علم، مشیت، مقادیر، لوح، میثاق، محشر، خطاب، وفادة، شفاعت، زیارت و ... اول است و مقام او برترین مقام نزد خدا است (همان).

به این ترتیب، ترمذی بی‌آنکه نامی از کسی برده باشد عقیده خود را درباره خاتم اولیا بیان می‌کند. حاصل آنکه ترمذی خود را یکی از چهل تنان می‌داند و معتقد است خاتم اولیا در آخرالزمان ظهور خواهد کرد.

اکنون باید دید ابن عربی چه تعریفی از مفهوم ختم، خاتم و خاتم اولیا دارد و چه کسی را خاتم اولیا می‌داند؟ با دقت در گفتار ابن عربی می‌توان فهمید که او نیز با ترمذی، تا حدود زیادی هم‌فکر است، جز اینکه به شرح و بسط بیشتری در این زمینه می‌پردازد. هرچند ابن عربی برای تفهیم مطلب، دست به تقسیم‌بندی خاصی می‌زند اما اضطراب در کلام او در خصوص معرفی «خاتم اولیا» بیش از ترمذی به چشم می‌خورد. ابن عربی معتقد است ختم، امری ضروری و بنا به مقتضای قضای الهی است، چراکه خداوند، جهان را به گونه‌ای خلق کرده که چیزهایی که در آن وجود دارند، دارای ابتدا و انتهای هستند (نک: ابن عربی، ۱۴۱۰: ۵۰/۲).

او نیز همچون ترمذی، معتقد است هم انبیا خاتم دارند و هم اولیا. همچنین، او خاتم را به همان معنایی به کار برده که ترمذی به نقل از بزرگان و اسلاف خویش باور داشته و ذکر کرده است. ابن عربی در تعریف ختم گفته است: «اگر گویی: طبع و ختم چیست؟ گوییم: ختم نشانه و علامت حق است بر دل‌های عارفان، و طبع آن چیزی است که بدان، علم حق درباره هر مخلصی از «الهیین» پیشی گرفته است» (همو، ۱۳۸۴، معارف باب هفتاد و سوم: ۵۴۵). و نیز معتقد است گرچه از میان اولیا، کسانی هستند که پس از پیامبر می‌آیند، اما فقط یک نفر از آنها بر قلب محمد (ص) پدید می‌آید و این معنای خاتم ولایت محمد (ص) است (نک: همان: ۱۸۵). ابن عربی در تفصیل معنای ختم لفظ «فص» را به کار برده و از نظر او عالم، به وجود خاتم که کلمه فاصله جامعه است کامل می‌گردد و او در برابر عالم چون نگین انگشتری برای انگشتر است و در واقع او محل نقش و علامت آن نگین است و خاصیت این نقش و علامت آن است که به واسطه آن برگنجینه نبوت مهر پایان زده می‌شود (نک: جندی، ۱۳۸۱: ۱۷۷ و ۱۷۶).

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

ابن عربی نیز، همچون ترمذی، معتقد بود نسبت اولیا به خاتم اولیا چون نسبت انبیا به خاتم انبیا است؛ «یعنی همان طور که نبوت تمامی انبیا از آدم تا عیسی، همه اشعه‌ای از خورشید نبوت محمد بودند، ولایت تمامی اولیا نیز شعاعی از انوار ولایت خاتم اولیا است. او که جمیع علوم و معارف خویش را از مشکات ولایت حضرت ختمی مرتبت اخذ می‌نماید، خود مأخذ تمامی علوم و معارف سایر اولیا می‌باشد» (نجفی، ۱۳۸۶: ۳۵).

اکنون باید دید ابن عربی چه کسی را خاتم اولیا معرفی کرده است. برخی معتقدند گفتار ابن عربی در این زمینه مشوش است (نک: جهانگیری، ۱۳۸۳: ۴۷۲).

به نظر می‌رسد این تشویش در گفتار ترمذی، چنان که پیش‌تر ذکر شد، نیز وجود داشت، اما ترمذی و ابن عربی هر دو با آنکه خود را یکی از اولیا یا حداقل یکی از بزرگ‌ترین اولیا می‌دانند و این را به‌صراحت بیان می‌کنند، اما در معرفی خود به عنوان خاتم اولیا با تردید و حتی‌الامکان با احتیاط به سراغ این موضوع رفته‌اند. اگر ابن عربی با بیان رؤیایی خود را خستی می‌داند که کامل‌کننده بنای ولایت است (نک: ابن عربی، ۱۳۷۵: ۲۰۸؛ و نیز نک: ابن عربی، ۱۳۸۴، ج ۱، باب ۴۳: ۲۴۴) ترمذی نیز نظیر این رؤیا را از قبل بیان کرده است. او در رؤیای همسرش کامل‌کننده چهل تن اولیایی است که از گرداگرد جهان جمع شده‌اند و به‌شدت در انتظار پیوستن ترمذی به آنها برای کامل‌شدن عدد چهل در اولیا هستند، تا به این وسیله، انسان‌ها به نجات و رهایی از طریق هدایت اینان امیدوار شوند (نک: ترمذی، ۲۰۰۵: ۳۲).

ابن عربی، همچون ترمذی، حدیث^۸ معروفی را، که در مکتب شیعه آن را به ظهور حضرت مهدی ارتباط می‌دهند، ذکر می‌کند و به نظر می‌رسد ایشان را خاتم اولیا می‌داند (نک: ابن عربی، بی تا، ج ۳، باب ۳۶۶: ۳۲۸ و ۳۲۷).

ابن عربی در باب ۳۶۶، در معرفت وزرای حضرت مهدی (عج) آن‌گونه به توصیف حضرت و کیفیت ظهور او و ویژگی‌هایش می‌پردازد که گاه انسان تصور می‌کند این نوشتارها از نویسنده‌ای شیعی مذهب است (نک: همان). وی گاهی حضرت عیسی (ع) را دارای ولایت مطلقه می‌داند (نک: همان: ۱/۱۸۵).

سید حیدر آملی معتقد است که ابن عربی، حضرت عیسی (ع) را به عنوان خاتم اولیا به صورت مطلق فرض کرده، درحالی که خودش را خاتم اولیای مقید در نظر گرفته است! (نک: آملی، ۱۳۴۷: ۳۹۵).

نکته مهم اینکه ابن عربی نیز همچون ترمذی درصدد یافتن حقیقت امر در زمینه خاتم ولایت است و به دلیل حجم کتب او در این زمینه و آرای که گاه متفاوت به نظر می‌رسد قضیه یافتن مصداق ختم ولایت از نظر ابن عربی تا حدود زیادی توجه محققان شیعه و سنی را به خود جلب کرده و هر کدام با توجه به برداشت‌های خاص خود، دیدگاه‌های مختلفی عرضه کرده‌اند که در اینجا مجال ذکر آنها نیست (نک: جهانگیری، ۱۳۸۳، گفتار دهم بخش دوم و گفتار یازدهم).

خاتمه

بحث ولایت یکی از مهم‌ترین مباحث عرفان نظری است که ریشه آن را باید در متون دینی، به‌ویژه قرآن، جست‌وجو کرد. تفاسیر عرفانی آیاتی که با موضوع «ولایت» و «ولی» بیان شده، اولین جرقه‌ها برای حرکت به سوی مطرح کردن چنین مباحثی را باعث شد و از طرف دیگر وجود روایات پیامبر و امامان شیعه، زمینه را برای بسط و توسعه عناوین متعدد و متنوع ایجاد کرد. گرچه افرادی چون ذوالنون مصری و سهل تستری قبل از ترمذی درباره «ولایت» سخن رانده‌اند، اما بنا به نظر صائب ابن عربی، اولین کسی که جدی و کامل به این بحث پرداخت ترمذی بود. آثاری چون *ختم الاولیا*، *سیره الاولیا* و *علم الاولیای ترمذی* شاهدهی بر این ماجرا است. توجه خاص ابن عربی، به عنوان پایه‌گذار عرفان نظری، به اندیشه‌های ترمذی و مشابهات گفتاری و تأیید سخنان وی، بیانگر میزان تأثیر ترمذی بر عقاید ابن عربی است.

منابع

- آملی، سیدحیدر (۱۳۷۵). *نص‌النصوص*، ترجمه: محمدرضا جوزی، تهران: روزنه، چاپ اول.
- آملی سیدحیدر، (۱۳۴۷). *جامع الاسرار و منبع الانوار*، به کوشش هانری کربن و عثمان یحیی.
- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۸۴). *ترجمه فتوحات مکیه*، معارف باب ۷۳، ترجمه: محمد خواجهی، تهران: مولا.
- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۷۵). *فصوص‌الحکم*، تهران: انتشارات الزهراء
- ابن عربی، محیی‌الدین (بی تا). *الفتوحات المکیه*، ج ۱ و ۲، بیروت، دارصادر.
- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۱۰). *فتوحات مکیه*، به تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مذکور، قاهره، الهیئه المصریه للعالمه الکتب.
- اصفهانی، ابونعیم (۱۳۸۷). *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، بیروت: دار الکتب العربی.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۰). *طبقات الصوفیه*، تهران: بی نا.

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

- برهان قلعج، ابومنصور عثمان بن محمد (۱۳۸۱). *مرتع الصالحین و زاد السالکین*، به کوشش: نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی.
- پازوکی، شهرام (۱۳۸۴/۶/۲۸). «اندیشه ولایت در گفت‌وگو با دکتر پازوکی»، در: *روزنامه همشهری*، س ۱۳، ش ۳۸۰۴.
- ترمذی، محمد بن عبدالله (۱۲۴۹). *نوادر الاصول معرفة اخبار الرسول*، بی‌جا: بی‌نا، ج ۱.
- ترمذی، محمد بن عبدالله (۱۹۹۲). *ثلاثة مصنفات للحکیم الترمذی*، به اهتمام: براند راتکه، بیروت: النشرات الاسلامیة.
- ترمذی، محمد بن عبدالله (۲۰۰۵). *ختم الاولیاء*، تحقیق: عبدالرحیم سایح، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- جندی، مؤیدالدین (۱۳۸۱). *شرح فصوص الحکم*، به اهتمام: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- جهانگیری، محسن (۱۳۸۳). *محبی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذهبی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان (۱۳۳۴). *تذکره الحفاظ*، حیدرآباد، هند: بی‌نا.
- راتکه، براند؛ اورکین، جان (۱۳۷۹). *مفهوم ولایت در دوران آغازین اسلام*، ترجمه: مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
- سوری، محمد (۱۳۸۵). «*حکیم ترمذی و نظریه ولایت*»، در: *فصل‌نامه معارف عقلی*، ش ۴، ص ۸۵-۱۰۴.
- قمی، محمد طاهر بن محمد حسین (ملاطاهر) (۱۳۳۶). *تحفه الاخیار*، تهران: بی‌نا.
- کلینی رازی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۵). *اصول کافی*، تهران: اسوه، چاپ سوم.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۳). *عین‌الحیوة*، تهران: بی‌نا.
- محمود الغراب، محمود (۱۹۸۶). *شرح رساله روح القدس*، دمشق: بی‌نا.
- نجفی، مجتبی (۱۳۸۶). *ولایت و ائمه شیعه از دیدگاه ابن عربی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، عرفان اسلامی آزاد دهقان، استاد راهنما خلیل بهرامی قصرچی
- نوپا، پل (۱۳۷۳). *تفسیر عرفانی و زبان قرآنی*، ترجمه: اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴). *کشف‌المحجوب*، تصحیح: محمود عابدی، تهران: سروش.

بی نوشت ها:

۱. یکی از دلایلی که می‌توان از گفتار وی حدس زد محک‌زدن مدعیانی بود که در زمان او ادعای ولایت داشتند، در حالی که هیچ بویی از آن نبرده بودند. همچنین، برخی نیز معتقدند شاید هدف از مطرح کردن برخی پرسش‌های پیچیده و مبهم، کوبیدن و از میدان به در کردن حریف باشد (سوری، ۱۳۸۵: ۶۳).
۲. برخی معتقدند ده بحث ولایت به صورت موضوعی، علمی، در دوره سقوط خلافت عباسی مطرح شد. عارفان تا دوره خلافت عباسی ظاهراً به بحث ولایت، موضوعیت کامل نمی‌دادند، زیرا خلیفه عباسی مرجعیت دینی داشت و خود را جانشین رسول‌الله و اولی‌الامر می‌دانست. به همین دلیل، مطرح کردن مسئله اولی‌الامر در این برهه زمانی از جانب عرفا مداخلیتی ندارد (پازوکی، ۱۳۸۴: ۴).
۳. مرجع نظریه ولایت، به تفاوت در تفسیر از خود دین باز می‌گردد. چنانچه هر دو در نهایت به نتیجه‌ای می‌رسند که امامان شیعه بر آن تأکید داشته‌اند. در این زمینه می‌توان به حدیثی که امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش زندیقی مبنی بر دلیل وجود پیغمبران و رسولان می‌دهد اشاره کرد. در این حدیث، امام ابتدا به ضرورت وجود پیامبر مبنی بر لطف خداوند و وجوب هدایت انسان اشاره کرده، در پایان می‌فرماید: «به‌علاوه در هر دوره و زمانی این موضوع به وسیله دلایل و براهین و معجزاتی که پیغمبران و رسولان آورده‌اند، ثابت و محقق شده، تا آنکه زمین تهی از حجتی نباشد که همراهش نشانه و دلیلی باشد که دلالت بر صدق گفتار و روش عدالت او کند» (کلینی، ۱۳۷۵: ۱۷/۲).
۴. با ذکر این عبارت ترمذی از حضرت علی (ع) می‌توان به میزان تأثیرگذاری افکار ولایی شیعه بر تصوف و عقاید صوفیان اهل سنت به‌خوبی پی برد.
۵. پل نوپا معتقد است «اندیشه برتری اولیا از انبیا به هیچ روی زاینده ذهن ترمذی نیست، پیش از او در نزد رباح بن عمر القیس (متوفی در حدود ۱۸۰ ه.ق. ۷۹۶ م.) و حتی در نزد عامر بن عبد قیس، که از او نزد عثمان خلیفه شکایت بردند، که خود را برتر از ابراهیم دانسته است، نیز دیده می‌شود. در زمان ترمذی و خراز این اندیشه دیگر از امور مألوفی بود که درباره آن در مجالس صوفیان بحث می‌شد» (نویا، ۱۳۷۳: ۲۰۲).
۶. در این زمینه می‌توان به نظر محمدباقر مجلسی و ایراد وی بر ابن عربی اشاره کرد (نک: مجلسی، ۱۳۷۳: ۵۰-۵۲) و نیز استاد وی محمد بن طاهر شیرازی نجفی معتقد است ابن عربی خاتم‌الاولیا را به سبب ولایتش بر خاتم انبیا برتری داده است. وی تا حد تکفیر ابن عربی نیز پیش رفته است (نک: قمی، ۱۳۳۶: ۱۶۴).
۷. از نظر ترمذی، اولیای حق‌الله و اولیاءالله دارای مجالس و مقاماتی هستند که دائماً در حال ترقی در آن مجالس‌اند، اما اگر ناگهان به واسطه غرور نفس به مقامات معنوی خود غره شوند و دچار تکبر گردند، از آن مجالس نزول می‌کنند، پس هر گونه حظ نفسی از این مقامات باعث ترک مقام معنوی و بازماندن از ترقی در مقامات معنوی می‌شود (نک: ترمذی، ۱۹۹۲: ۳۳ و ۳۲).
۸. ابن عربی حدیث را این‌گونه گفته است: اگر از عمر دنیا مگر یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن را آن‌قدر طولانی می‌کند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول‌الله (ص) و جدش حسن بن علی بن ابی طالب است (نک: ابن عربی، ۱۳۸۴/۳۲۷). این حدیث در کتب حدیثی شیعه با اندکی تغییرات ذکر شده است.